مقایسه شخصیت‌های قصه‌های عامیانه ایرانی و داستان‌های هانس کریستین اندرسن

مریم سلطان بیاد*
استادیار دانشکدهٔ زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران

محسن حنیف **
دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکدهٔ زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۲٤، تاریخ تصویب: ۹۱/۷/۲۲)

چکیده

نویسندگان این مقاله برانند تا تیپ‌های به کار رفته در قصه‌های عامیانهٔ شفاهی ایرانی و داستان‌های هانس کریستین اندرسن را با یکدیگر مقایسه کنند. برای توضیح بهتر این موضوع در این داستان‌ها به مسائلی همچون، اخلاق، اراده شخصیت‌ها در برابر قضا و قدر الهی و سیمای شخصیت‌های زن نیز پرداخته می‌شود. مقالهٔ پیش رو به نتایج زیر می‌رسد: اول، هم محتوا و هم شخصیت‌های داستان‌های هانس کریستین اندرسن بیشتر از داستان‌های ایرانی اخلاق‌مدارند. دوم، شخصیت‌های اندرسن بسیار بیشتر از تیپ‌های قصه‌های ایرانی با مسئلهٔ مرگ روبرویند. سوم، چهرهٔ منفی زن در داستان‌های ایرانی به مراتب نمود بیشتری دارد. چهارم، در داستان‌های اندرسن، خواننده افزون بر انسان، حیوان و عناصر طبیعی، واداشته می‌شود تا با طیف وسیعی از اشیاء نیز همزادپنداری کند. بر خلاف داستان‌های ایرانی که تاریخ دقیقی برای خلق آنان ذکر نشده است، اندرسن داستان‌های شفاهی مردم سرزمین خود را در قرن نوزده و زمانی مقارن با گسترش مکتب رمانتیسم به رشته تحریر درآورده؛ مسئله‌ای که در ایجاد این تفاوت‌ها بی‌تأثیر نبوده است.

واژه‌های کلیدی: مطالعه تطبیقی، تیپ و شخصیت، قصه‌های عامیانه شفاهی ایرانی، هانس کریستین اندرسن، اخلاق، قضا و قدر، زن.

* تلفن: ٦١١١٩٠٥٣-٠٢١، دورنگار: ٨٨٦٣٤٥٠٠-٠٢١، E-mail: msbeyad@ut.ac.ir
** تلفن: ٦١١١٩٠٥٣-٠٢١، دورنگار: ٨٨٦٣٤٥٠٠-٠٢١، E-mail: mhanif@ut.ac.ir

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

قصه‌های عامیانه که در اعصار مختلف سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته، گنجینهٔ عظیمی از منابع خام برای بررسی فرهنگ ملت‌هاست. این قصه‌ها در طول زمان توسط راویان گوناگون، گسترش یافته و چنان دگرگون شده‌اند که گاه از قصه‌های اولیه تنها نشانی در خود دارند. قصه‌های عامیانه از یک دیدگاه به دو دستهٔ مکتوب و شفاهی تقسیم می‌شوند. گونه مکتوب آن، همچون «سمک عیار» و یا «ماجراهای حسین کرد شبستری»، بر خلاف آن دسته قصه‌هایی که تا این اواخر تنها به گونه شفاهی در اذهان مردم صیقل داده شده‌اند، در گذشته دورتر با قلم شیوای استادان سخن، همراه با دخل و تصرفاتی بر صفحات کاغذ آمده‌اند. جالب آن‌که بخشی از این قصه‌ها، همچون قصه‌هایی از شاهنامه، گاه پس از چندی خود را از تافتهٔ آغازین خود جدا بافته و تا قله‌های ادب کلاسیک اوج گرفته‌اند. به این گونهٔ ادبی، قصه‌های عامیانه گفته می‌شود و زیر دستهٔ آنها قصه‌های شفاهی‌اند که تا همین چند دههٔ اخیر، نوشته نشده بودند.

برتری ادبیات عامیانهٔ شفاهی بر گونهٔ مکتوب آن در مطالعات اجتماعی هنگامی روشن می‌شود که مقصود رسیدن به افکار و عقاید نهفته در بطن جامعه است. چرا که قصه‌های عامیانهٔ مکتوب بیشتر تحت تأثیر حاکمان یا روح زمانه نگاشته شده‌اند. سیپک بر این عقیده است که بیشتر فرمانروایان کوشیده‌اند با مکتوب کردن قصه‌های دست‌چین شده – مهمتر داستان‌هایی که بر صلاحیت قدرت حاکم صحه بگذارد– ذهن مردم را از حوادث داغ روز منحرف سازند. همچنین به دلیل تعداد اندک با سوادان جامعه در ادوار گذشته، این نوع از ادبیات کمتر از نوع شفاهی آن در دل تودهٔ مردم جایی باز کرده و یا حتی در پی به تصویر کشیدن دغدغه‌های ساکنان پایین دست جامعه بوده است (سپیک ٦). این براهین شهادت می‌دهند که قصه‌های عامیانهٔ شفاهی از جهاتی ارزش جامعه‌شناختی بیشتری نسبت به نوع مکتوبش دارد.

کتاب‌های بسیاری به زبان انگلیسی دربارهٔ هانس کریستین اندرسن به رشتهٔ تحریر درآمده. آنچه که در میان بیشتر نویسندگان این آثار مشترک است، علاقهٔ آن‌ها به تحلیل آثار اندرسن بر اساس زندگی و دغدغه‌های شخصی اوست. در کتاب *The Perfect Wizard: Hans Christian Andersen*، جین یولن با ذکر کوچک‌ترین جزئیات و با آوردن نقل قول‌هایی از آثار اندرسن، روزگار جوانی اندرسن را بازگو می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه داستان‌های او ملهم از تجارب زندگی‌اش بوده‌اند. آثار دیگری همچون

Archive of SID

www.SID.ir

Hans Christian Anderson: The Fan Dancer نوشتهٔ الیسن پریسنس، و *The Young Hans Christian Andersen* نوشتهٔ کارن هسه، دوران جوانی اندرسن را روایت می‌کنند. در کتاب *Hans Christian Andersen: The Misunderstood Storyteller*، جک زایپس سعی می‌کند توصیفات رویاپردازانه‌ای را که دربارهٔ اندرسن وجود دارد، کنار بگذارد و به بررسی دوباره زندگی و آثار او دست بزند. سه فصل اول کتاب زایپس، درونمایه‌های قصه‌های اندرسن را تجزیه و تحلیل می‌کند و می‌کوشد رابطهٔ آن‌ها را با درگیری‌های ذهنی اندرسن بیابد. این فصل‌ها، شدت تکبر و روانپریشی اندرسن را نشان می‌دهند. فصل آخر این کتاب نیز نگاهی به اقتباس‌های سینمایی از قصه‌های اندرسن می‌اندازد. کتاب *Hans Christian Andersen: Danish Writer And Citizen Of The World* در کنار ارائهٔ اطلاعاتی مربوط به زندگی اندرسن، از نقطه نظر روانشناسانه، به او نگاه می‌کند و علاقهٔ او به موسیقی، ادبیات و هنرهای بصری را زیر ذره‌بین می‌گذارد. این کتاب همچنین در بستر ادبیات جهان به واکاوی دستاوردهای اندرسن می‌پردازد. در کتاب *The Annotated Hans Christian Andersen*، ماریا تاتار Maria Tatar و جولی آلن Julie Allen به عناصر دراماتیک و بصری داستان‌های اندرسن می‌پردازد و نشان می‌دهند چگونه آثار اندرسن همگام با شکسپیر، دیکنز و مارکس بیش از دیگر نویسندگان دنیا به زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند. در اثری با نام *Fairy Tales and the Art of Subversion* نویسنده، جک زایپس، توضیح می‌دهد که چگونه قصه‌های پریان و عامیانه در شکل دهی تفکرات زمانهٔ خود و آیندگان تأثیر گذار بوده‌اند. در این کتاب زایپس به اندرسن نیز اشارات فراوانی می‌کند و تأثیر او را بر فرهنگ کشورش و همچنین اروپا بررسی می‌کند. ولفگانگ لِدرر در کتاب *The Kiss of the Snow Queen* نگاهی روانکاوانه به داستان «ملکهٔ برفی» و روابط مردان و زنان می‌اندازد. مهمترین نتیجه‌گیری لِدرر این است که اندرسن کمبودهای عاطفی فراوانی داشته و «همه او را طرد کرده‌اند و نجات او مثل شخصیت کی در ملکهٔ برفی تنها از طریق دختر بچه‌ای صورت گرفته» (لدرر ۱۵۸). در کتاب *Sorte damer* نویسنده به این نتیجه می‌رسد که پیش از دوران رمانتیک تیپ «زن افسونگر» Famme Fatale در ادبیات اروپا وجود نداشته. با این‌که اندرسن در دورهٔ شکوفایی ادبیات رومانتیک دانمارک می‌زیسته، تحلیل آثار اندرسن در این کتاب بدان جا ختم می‌شود که در قصه‌های او اثری از چنین زنانی وجود ندارد.

در ایران هیچ کتابی به گونه انحصاری به تحلیل آثار هانس کریستین اندرسن نپرداخته

Archive of SID

www.SID.ir

است. پژوهشنامهٔ ادبیات کودک و نوجوان شمارهٔ ٤١ چاپ تابستان ١٣٨٤، تنها مجموعه‌ای است که به شکلی ویژه به بررسی احوال و آثار اندرسن همت گماشته. همچنین، مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی آثار هانس کریستین آندرسن و صمد بهرنگی» نوشتهٔ مینا اخباری آزاد تنها اثری است که طی این چند سال اخیر، آثار اندرسن را با نمونه‌های فارسی مقایسه کرده است. این مقاله که بیشتر متکی بر اطلاعات کمی و آماری است، در بخش نخست به ارزشیابی کیفیت محتوا، شخصیت‌پردازی، زبان نگارش و تصاویر می‌پردازد. در بخش‌های بعدی نیز خانم اخباری آزاد به موضوع پیام‌رسانی مستقیم و یا غیر مستقیم، کیفت طرح داستان‌ها، جنبه‌های تجسمی و فراوانی مضمون‌های بحث شده، و انواع شخصیت‌ها در داستان‌های این دو نویسنده می‌پردازد.

پژوهندگان مقالهٔ پیش رو قصد دارند تا در بضاعت خود و با توجه به شخصیت‌پردازی و تیپ‌سازی‌های صورت گرفته در این آثار، از یک سو عقاید، آرمان‌ها و تا حد امکان، کهن الگوهای مستتر در جامعهٔ پارسی‌گوی ایران را با تکیه بر آنچه در قصه‌های عامیانه شفاهی این مردمان سرک کشیده برشمرد،[1] و از سوی دیگر، به موازات این قصه‌ها، افسانه‌های سرزمین‌های اسکاندیناوی را به شکلی که در داستان‌های هانس کریستین اندرسن انعکاس یافته با نمونه‌های ایرانی آنها مقایسه کند.[2] این دو دسته آثار گاه موضوعات مشابهی دارند و اگر چه از نظر جغرافیایی و، شاید تا حدودی، تاریخی، فاصلهٔ به نسبت زیادی با یکدیگر دارند، ولی از لحاظ ریخت ظاهری، ترکیب وقوع حوادث، تصاویر، شخصیت‌ها و جزئیات روانشناسی افراد قابل مقایسه‌اند. در مجموع، تلاش پژوهندگان بر این است که شباهت‌ها و تفاوت‌های عناصر هویتی جامعهٔ نهفته در قصه‌های عامیانهٔ شفاهی ایران را با نمونهٔ هویتی هم جنس خود مقایسه و بازشناسی کند. نویسندگان این مقاله به طور اخص شخصیت‌ها و تیپ‌های این دو دسته

۱- البته برخی افسانه‌ها، قصه‌ها و متل‌های ایرانی گاه به دلیلی جز سرگرم کردن کودکان روایت نشده‌اند و در بسیاری موارد گویی رو به سوی مهمل سرایی می‌گذارند. بالطبع تحلیل چنین آثاری در ساختمان این مقاله نمی‌گنجد. برای مثال رجوع کنید به وکیلیان ذیل فصول «دویدم و دویدم» «نداشت، نداشت» و «یک بز و نیم بز».

۲- هانس کریستین اندرسن (۱۸۰۵-۱۸۷۵) شاعر، رمان‌نویس و قصه‌سرای دانمارکی است که امروزه بیش از هر چیز به خاطر داستان‌هایی که با تکیه بر گنجینه فرهنگ عامیانه ملت خود برای کودکان نوشته شهرت دارد. برخی از داستان‌های اندرسن مانند «دختر چوپان و آقای دودکش پاک کن» و یا «سرباز حلبی شجاع» کمتر بر اساس داستان‌های عامیانه شفاهی ملتش است تا برگرفته از ذهن خلاق خودش، ولی به ضرس قاطع می‌توان گفت که این داستان‌ها در طی این دو سده جایگاهی کمتر از افسانه‌ها و متل‌های شفاهی در روح و جان مردم اسکاندیناوی باز نکرده‌اند.

Archive of SID

www.SID.ir

داستان را بررسی می‌کند که البته برای توضیح بهتر این موضوع بـه مسـائلی همچـون، اخـلاق، اراده شخصیت‌ها در برابر قضا و قدر الهی و سیمای زنان در این داستان‌ها نیز می‌پردازند.

بحث و بررسی

هر چند در قصه‌های مکتوب رعایـت عـدالت ادبـی بسـیار رایـج اسـت و نیکوکـاران و بدکاران همه به سزای کردار خود می‌رسند و بر اساس یک تصـور رایـج در بیشـتر قصـه‌هـای عامیانه، اصرار بر پیروزی نیکی بر پلشتی است[۱] ولی مقصود قصه‌های عامیانه ایرانی همیشه در مهر تأکید زدن بر هنجارهای اخلاقی جامعه نبوده است. برای مثـال در «سـینی طـلا» (حنیـف، قصهٔ شمارهٔ ۱۸) مرد حقه‌باز قصه موفق به دزدیدن شیی قیمتی از همسایه خود مـی‌شـود. و یـا در «مرگ پدر» (قصهٔ شمارهٔ ۹۰) پسری که حاضر نیست اسب خود را برای نجـات پـدرش از بیماری بفروشد پس از مرگ او، صاحب گـنج هنگفتـی مـی‌شـود. در داسـتان «دختـر تـاجر و پسرخواندهٔ شاه عباس»[۲] نیز پادشاه از کردهٔ جوانی آسمان جل که با نیرنگ خود را پسر شاه جا زده و دختر تاجر بزرگی را به همسری گرفته است، مشعوف می‌گردد.

خانم اخباری آزاد در بخشی از مقاله‌ای که به تجزیه و تحلیل کمی عناصر به‌کار رفتـه در آثار اندرسن پرداخته، به این نتیجه می‌رسد که حدود ۹۵ درصد آثار بررسی شـدهٔ اندرسـن در رساندن پیام به خواننده قوی و یا متوسط عمل کرده‌انـد، کـه ایـن نشـان‌دهنـدهٔ توجـه خـاص اندرسن به محتوای آثار خویش است (اخباری آزاد ٦٢). به عقیـده ماریتزن نیز هـیچ اثـری از پیروزی قدرت‌های پست و فرومایه در داستان‌های اندرسن نمـی‌بینـیم. نیکوکـاران بـه پـاداش اعمالشان می‌رسند و بدکاران پادافراهٔ کارشان را می‌بینند (مـارتیزن ۱۳۹). یکـی از دلایـل مهـم اخلاق‌گرایی در آثار اندرسن، مکتوب بودن قصـه‌هـای اوسـت. نویسـندگانی کـه مـی‌خواهنـد قصه‌های شفاهی ملتی را مکتوب کنند، بیشـتر آنهـا اوضـاع و شـرایط اجتمـاعی و عـرف‌هـای اخلاقی خوانندگان را در نظر می‌گیرند و بر همـین اسـاس ممکـن اسـت تغییراتـی در نسـخهٔ شفاهی پدید آورند. با این حال این تیپ‌های به طور کامـل سـیاه و یـا سـفید، بـا چیـره‌دسـتی اندرسن، به شخصیت‌های خاکستری تبدیل می‌شوند. به گفته لوئیس، اندرسن در بـیش از ۱۵۰ داستانی که نوشته گاهی به مسئلهٔ اخلاق بی‌توجهی نشان می‌دهد و قصه‌هایش را از قید و بنـد

۱- برای تعریف مبسوط متل، افسانه و قصه برای مثال رجوع کنید به قصه‌ها و *متل‌های لری* صفحه ۳.

۲- به روایت عبدالرحیم فیصلی، چم‌کنار هندیجان، خوزستان، ۱۳۵۰/۱۰/۲٦، آرشـیو مرکـز اسـناد واحـد فرهنـگ مردم، مرکز تحقیقات صدا و سیما.

Archive of SID

www.SID.ir

هنجارهای اخلاقی جامعه آزاد می‌کند. برای مثال در داستان «جعبه آتش‌زنه»، سرباز قصه، جادوگری را با این که او را ثروتمند کرده، تنها به این دلیل که نمی‌داند چرا او چنین جعبه‌ای را می‌خواهد، می‌کشد. و یا در «کفش‌های قرمز» دختری را تنها به این دلیل که در مراسم عشای ربانی به کفش‌های قرمزش فکر می‌کند، بی‌رحمانه تنبیه می‌کند و کاری می‌کند که دوپای او قطع شوند (مارتیزن ٦٨٠-٦٨١).

در بسیاری از قصه‌های ایرانی، قهرمان داستان با تکیه بر لیاقت خود به درجات عالی اجتماعی می‌رسد. برای مثال می‌توان بر روی ساختار داستان‌هایی انگشت گذاشت که در آن جوانی فقیر ولی باهوش، به یاری ذکاوت خود دختر پادشاه را که در تب بیماری می‌سوزد نجات می‌دهد و از این راه دل پادشاه و شاهدخت را به دست آورده و شاه‌داماد خانواده سلطنتی می‌شود. با این حال در قصه‌های فارسی سهم به سزای بخت و اقبال را نمی‌توان نادیده گرفت. برای نمونه، در داستان «دختر کلاغ» (قصهٔ شمارهٔ ۱۰) دخترکی که در دامان یک کلاغ رشد می‌کند، در پایان به همسری شاهزاده قصه در می‌آید، و یا در قصهٔ «گرگین» (قصهٔ شمارهٔ ۵۳) یک گرگ پسربچه‌ای را به دربار شاه می‌آورد و بعد از مرگ پادشاه، این پسر وارث تاج و تخت او می‌شود. در میان داستان‌های هانس کریستین اندرسن می توان به «جوجه اردک زشت» اشاره کرد. در این داستان، قوی کوچک تنها نیاز به زمان دارد تا به زیبایی ظاهری – که می‌تواند نماد خوشبختی خدادادی باشد – برسد. در «داستان یک مادر» جدال مادری با سرنوشت هستهٔ داستان را تشکیل می‌دهد. در این داستان اندرسن نشان می‌دهد که مشیت الهی بی‌حکمت نیست و به مقصدی منتهی می‌شود که هر راهی غیر از آن به سعادت نمی‌رسد. در این داستان مادر پس از طی ماجراهایی به مرگ فرزند دردانه خود رضایت می‌دهد و چون صلاح را در آن چیزی می‌بیند که خداوند برای بندهٔ خود مقدر ساخته تا کودک خود را با دستان خود به فرشته مرگ می‌سپارد.

در هر دو دستهٔ این داستان‌ها، در برخی موارد حتی خواست و آرزوی مقام سلطان نیز که گاه هم‌تراز با ارادهٔ خداوندگار انگاشته شده، در جلوگیری از رخداد آن چه که قضا و قدر مقدر کرده، ناتوان است. برای مثال در قصه‌ای شاه‌عباس نمی‌تواند مطابق با آنچه خود خواسته، درویشی را از فقر برهاند[1]. در داستان «جعبهٔ آتشزنهٔ» اندرسن نیز پادشاه به هر دری می‌زند تا

۱- به روایت سیدمحمود طباطبایی، عقدا، یزد، ۱۳۵۳/۹/۱٤، پیشین. البته در برخی روایات شاه سرانجام می‌تواند مرد حلاج را به ثروت برساند.

Archive of SID

www.SID.ir

طالع دختر خود را برگرداند و مانع ازدواج او با جوانک سرباز شود. ولی هر چه می‌کند به در بسته می‌خورد و ناچار به این وصلت رضا می‌دهد. در یکی دیگر ازداستان‌های اندرسن به نام «شاهزاده پلید»، شاهزاده که مانند تیمور و نمرود نیمی از گیتی را زیر سیطرهٔ خود دارد و پادشاهان سرزمین‌های تسخیر شده‌اش را همچون چهارپایان به ارابهٔ خود می‌بندد، آنگاه که هوس خدایی به سرش می‌زند تنها با نشتر حشره‌ای فرستاده از بارگاه خداوند به زانو در می‌آید.

در میان قصه‌های ایرانی مرگ به معنای نیستی و نابودی است. جهان پس از مرگ نقطهٔ کوری است که حتی تخیل راویان هم به پس از آن راهی ندارد و می‌توان گفت هیچ‌گاه راویان قصه‌های ایرانی رنگی به رخ قهرمانان در پس این جهان فانی نمی‌زنند. در حقیقت مرگ جزای بدکاران است و رخ دادن آن برای قهرمان قصه هیچ‌گاه به معنای گشودن دروازه‌ای به دنیای نو نبوده است و وقوع آن پایانی غمناک برای یک قصه را رقم می‌زند. ولی در بیشتر داستان‌های اندرسن، ذهن نویسنده با چگونگی دنیای پس از مرگ کلنجار می‌رود. داستان «سربازحلبی» نه تنها با پیامی به نفع جبرگرایان به پایان می‌رسد، بلکه در آن به طور تلمیحی به فنای ابدی که پس از آن امیدی به دیدار دوبارهٔ یار در جهان اخروی نیست، اشاره می‌شود. داستان «پری کوچک دریایی» اندرسن نیز با احساسی مشابه نسبت به نیستی دنیوی به پایان می‌رسد. به نظر والشلاگر، «درخت صنوبر» اندرسن اولین داستان از سری داستان‌هایی است که در آن او به درونمایهٔ پوچی زندگانی توجه می‌کند. پس از این داستان اندرسن عقاید شکاکانهٔ خود را با قوت بیشتری در داستان‌های «عمه دندوندرد» و «داستان یوهان پیر» نمایان می‌کند (والشلاگر ۳۷۹). هر چند که اندرسن برای دوره کوتاهی عقوبت زندگی را آن‌گونه که از پشت شیشه‌های کدر می‌دید برای خواننده خود وصف می‌کرد، ولی پس از چندی با زدودن غبار از شیشه‌ها و رنگ پاشیدن به زندگی پس از مرگ، تصویر نونواری را از آن به خواننده هدیه می‌کند. برای مثال، در داستان «دخترک کبریت فروش»، بر سفیدبختی دخترک تنها و سرمازده در جهان ابدیت و پس از زندگی پر مشقتش در دنیای دو روزه تأکید می‌کند.

بر خلاف والشلاگر، به عقیدهٔ سِلیا کاتلت اندرسن، حتی در تراژیک‌ترین نوشته‌های اندرسن، روزنه‌های امیدی برای ساختن فردایی بهتر وجود دارد. برای مثال در داستان «درخت صنوبر» درایتی که این درخت در اواخر عمرش به آن می‌رسد به بصیرتی تشبیه شده که شاه لیر در روزهای پایانی زندگی‌اش به آن رسید (کاتلت اندرسن ۳٤). به نظر این نویسنده، داستان‌های غم‌انگیزی همچون «پری دریایی کوچک»، «سرباز حلبی شجاع» و «دخترک کبریت

Archive of SID

www.SID.ir

فروش» دربارهٔ شکست روحیه مبارزه‌طلبی نیستند. «پری دریایی و سرباز حلبی نـه از هدفشـان غفلت می‌کنند و نه بدبین و انتقام‌جو می‌شوند. اکثر قهرمانان زن و مرد داستان‌های اندرسن، هر چند به شدت آزار و اذیت می‌بینند ولی به آرمان‌هایشان پایبند می‌مانند» (کاتلت اندرسـن ۳٦). رایکا بامداد نیز با سلیا کاتلت اندرسن موافق است و ریشهٔ مثبـت‌اندیشـی‌هـای اندرسـن را در افکار مسیحی او می‌جوید، «چرا که نه تنها اندرسن انسانی اخلاقگرا و مسـیحی بـود» بلـکه به‌خاطر تأثیری که رمانتیسم بر روی اندرسن گذاشته بود، برای او ایمان مذهبی، نیـاز روحـی و قلبی انسان قلمداد شده بود (بامداد ۱۰۳). پری کوچک دریایی در ایـن داسـتان سـفر از دنیـای زیرین را به جهان زمینی و سپس به جهان آسمانی ارواح تجربه می‌کند تا به جـاودانگی برسـد (پارسایی ۱۰۸). اندرسن در این داستان خطاب به پری دریایی می‌گوید: «تـو اکنـون بـه جهـان آسمانی ارواح صعود می‌کنی که در آنجا با انجام کارهای نیکو به مدت سیصد سال بتوانی روح جاودانه را کسب کنی» (هانس کریستین اندرسن ۷۳). داسـتان «دختـرک کبریـت فـروش» نیـز گرچه یکی از تراژیک‌ترین داستان‌های اندرسن است، ولی دخترک قصـه در آخـرین لحظـات عمرش روح مادر بزرگش را می‌بیند که می‌خواهد او را با خود به بهشت ببرد.

این معاداندیشی در داستان «کفش قرمز» اندرسن، به تقـدس‌گرایـی مـی‌رسـد و اندرسـن ارزش احترام به خداوندگار یکتا و کلیسا را آشکارا بیان می‌کند. و یا در داسـتان «ملکـه برفـی» قهرمان دختر، تنها با خواندن دعایی به درگاه پروردگار، دمی همچون فرشتگان به دسـت آورده و از شر گلوله برفی‌ها نجات پیدا می‌کند. و جالب این‌که داستان نیز با جمله‌ای از انجیل که در آن تفکرات کودکانه ستایش شده، به پایان می‌رسد. ولی با این حال به نظر می‌رسد که اندرسـن نمی‌خواهد به نمایندگان مذهب کلیسایی روی خوش نشـان دهـد. بـرای نمونـه او در داسـتان «قوهای وحشی» اسقف کلیسا را با سیاه‌ترین قلم خود طرح می‌زند و افکار تنگ‌نظرانهٔ کشـیش را مانعی بر سر راه پایان خوش داستان جلوه می‌دهد.

در برابر، به جرأت می‌توان گفت که هیچ یک از شخصیت‌های ارائـه شـده در قصـه‌هـای عامیانهٔ ایرانی – اعم از مکتوب و یا شفاهی – در دین ومذهب و اعتقاد به زنـدگی جاودانـه را به هیچ عنوان تردید نکرده‌اند و حتی در خلال و پس از دورهٔ صـفویان، در قصـه‌هـای عامیانـهٔ فارسی اسلام و شیعه آرام آرام به عنوان دین و مذهب رسمی ملـت ایرانیـان ترسـیم شـده‌انـد. علاوه بر این، به تقریب در هیچ یک از قصه‌های ایرانی هیچ یک از اصول پنجگانهٔ شـیعی زیـر سؤال نرفته است. ایرانیان در قصه‌های مکتوب خود همچون «حسین کرد شبستری»، «شـاهزاده شیرویه»، و یا «فلک‌ناز» که برخی از آن‌ها با تغییراتی به صـورت شـفاهی در میـان مـردم رواج

Archive of SID

www.SID.ir

داشته‌اند سعی در مسلمان کردن پیروان ادیان دیگر دارند. افزون بر این‌ها، عقاید ضد یهود نیز در لابه‌لای این قصه‌ها به چشم می‌خورد (حنیف و حنیف ۱۵۳). برای مثال، در داستانی (حنیف، *متل‌ها*، قصهٔ شمارهٔ ۹۷) مرد یهودی به دختر خودش آزار و اذیت می‌رساند و یا در قصهٔ دیگر استاد حلیمی، فردی یهودی است که غذای لذیذ خود را از گوشت تازه مسلمانان طبخ می‌کند[۱].

زنان نیز در قصه‌های عامیانهٔ ایرانی، همچون اقلیت‌های مذهبی از گزند راویان در امان نمانده‌اند. در داستان «ملک محمد» (قصهٔ شمارهٔ ۲۷) راوی در پی نیکو جلوه دادن عمل مردی است که زنان خود را پس از چندی بی‌هیچ دلیلی به دیار باقی می‌فرستد. این مرد ادعا می کند که زنان همه بی‌وفایند و جالب آن‌که سرانجام داستان نیز بر درستی سخن مرد زن‌ستیز مهر تأکید می‌زند. و یا براساس یک باور قدیمی که در یکی از همین داستان‌ها (قصهٔ شمارهٔ ٤٧) بازتاب یافته، مار پس از صد سال عمر تبدیل به اژدها می‌شود و بعد در جلد زنی می‌رود وهرکس او را بکشد، به شمش طلای نهفته در او می‌رسد. اما از میان تیپ‌های مختلف زن، شخصیت منفی بسیاری از قصه‌ها را به زن‌پدر محول کرده‌اند وعلی الظاهر نیز بیش از تیپ‌های دیگرِ زن توانسته است نفرت شنوندگان را به خود جلب کند. به عنوان مثال «در جالیز خیار و دخترِ ماه‌پیشانی»، نامادری ماه پیشانی به زیبایی او حسادت می‌ورزد و سعی می‌کند آن را نابود سازد، ولی نقشه‌های او نه تنها نقش بر آب می‌شود، بلکه به جای ماه بر پیشانی دخترش، خیاری نمایان می‌گردد. و یا در داستان «بلبل سرگشته» (وکیلیان ۲۷۵-۳۰۲) نامادری از گوشت پسرخوانده‌ی خود حلیمی طبخ می‌کند و پدر که افسون شدهٔ زن است، از آن گوشت می‌خورد.

زن‌پدر قصهٔ «قوهای وحشی» شباهت غیر قابل انکاری به این تیپ در قصه‌های ایرانی دارد. در این داستان، اندرسن سرگذشت یازده برادر را که توسط نامادری خود مسخ شده‌اند، روایت می‌کند. همهٔ برادران به قوهای وحشی مبدل شده و همراه خواهر کوچکترشان به سرزمین دوردستی تبعید شده‌اند. الیزا، خواهر یازده برادر، طی ماجراهایی و با بافتن لباسی سحرآمیز موفق می‌شود برادران خود را از طلسم نامادری برهاند و او را نیز به سزای عملش برساند. در برخی داستان‌ها گاهی شاهزاده خانم‌ها افسون شده‌اند و قهرمان‌های مرد قصه دست به نجات آن‌ها می‌زنند. برای مثال، در داستان «همسفر»، شاهزادهٔ قصه که جادو شده، معماهای دشوار برای خواستگارانش مطرح می‌کند. ولی لدرر معتقد است زنان، و نه مردان، در

۱- به روایت بندر وحیدیان، مصاحبه با درویش رجب حلاوت، بهبهان، خوزستان، ، ۱۳۵۲/۸/۵، پیشین.

Archive of SID

www.SID.ir

داستان‌های هانس کریستین اندرسن اغلب باعث نجات دیگران و گره‌گشایی داستان می‌شوند. در داستان ملکه برفی، وقتی تکه‌ای از آینه جادوگر به چشم پسرک داستان فرو می‌رود و او را به قلمرو ملکه برفی می‌کشاند، دختر قهرمان، گِردا، سرانجام او را می‌یابد و نجات می‌دهد. در داستان‌های «پری دریایی کوچک»، «قوهای وحشی»، «شاهزاده خانم واقعی» نیز زنان نقش محوری دارند. پارسایی نیز بر این عقیده است که خلاف اغلب قصه‌های عامیانه این زن‌ها هستند که برای یاری دادن به پسرها و مردها، از مراحل بسیار دشوار می‌گذرند و شخصیت محوری داستان‌ها را تشکیل می‌دهند (پارسایی ۱۱۱). زنان دیگری نیز در داستان‌های اندرسن وجود دارند که یا ضعیف و یا مظلومند. زن جادوگری که در داستان «جعبهٔ آتش‌زنه» به آن اشاره می‌شود فقط زشت و کریه‌المنظر است و بدطینت نیست. در داستان «زن یهودی» دخترک داستان بی کس و تیره روز است. روی هم رفته حضور ضدقهرمان‌های زن در داستان‌های اندرسن به مراتب کم‌رنگ‌تر است.

در قصه‌های ایرانی گاه انگ حیله‌گری که به زنان زده شده با کمی بزک نشان زیرکی، و نه دورنگی، آنان می‌شود. برای مثال در «شاه عباس و دختر دانا»[۱] دخترکی با هوش و ذکاوت خود، توجه پادشاه را برای ازدواج با او جلب می‌کند و حتی باعث نجات جان پادشاه نیز می‌شود – شاید این قصه جزء معدود قصه‌هایی باشد که خردورزی زن و نه جمال و یا اصالت اشرافی او – میل مرد را برای ازدواج با او برانگیخته. در قصهٔ «پیشنهاد پیرزن به شاه اسماعیل»[۲] پیرزن راه گریز از شکست در جنگی را به شاه اسماعیل نشان می‌دهد. همچنین گاه می‌توان داستان‌هایی یافت که سعی در عیان کردن مقام والای زنان دارند. برای مثال در قصهٔ «گل انار و هفت برادران» (حنیف، *متل‌ها*، قصهٔ شمارهٔ ۲۱) راوی بر جایگاه والای دختر در خانواده تأکید دارد. و یا راوی قصهٔ «زن یا مرد» (قصهٔ شمارهٔ ٩٤) در پی آن است که به خواننده بقبولاند مرد از دامان زن به معراج می‌رود و نه بالعکس. همچنین در قصهٔ «مکر زن» (جعفری قنواتی ١٦١–١٦٥) زن طی ماجراهایی به شوهر خود می‌فهماند که دلیل فرمانبرداری او از شویش نه ترس بلکه احترام است.

شخصیت‌های دختر قصه‌های ایرانی گاه سعی می‌کنند از چارچوب‌هایی که جامعهٔ سنتی برای آن‌ها وضع کرده، کمی بیرون بخزند، نفسی تازه کنند و دیگر همچون دارایی‌های مردان

۱– به روایت بندر وحیدیان، مصاحبه با درویش رجب حلاوت، بهبهان، خوزستان، ، ۱۳۵۲/۸/۵، پیشین.

۲– به روایت حبیب قناعتی، ایزدخواست، فارس، ۱۳۵۵/۱۲/۱۵، پیشین .

Archive of SID

www.SID.ir

داد و ستد نشوند[۱]. در قصهٔ «دختر چهارم» (حنیف، *متل‌ها*، قصهٔ شمارهٔ ۹۶) دختر چهارم خانواده نمی‌خواهد به خواست نابجای پدر و مادر خود سربنهد و با مردی که به او علاقه‌ای ندارد، پیمان زناشویی ببندد. این کشمکش آنجایی به سرانجام می‌رسد که دختر موفق به ازدواج با پسر پادشاه می‌شود، وصلتی که در حقیقت نمادی از یک ازدواج موفق است. داستان «تامبلینا»ی (بندانگشتی) اندرسن نیز امروزه به عنوان افسانه‌ای از آن یاد می‌شود که نشان از قدرت زنان دارد (بانرجی ۸-۲۲). این داستان مثل «تام بندانگشتی» دربارهٔ یک انسان بندانگشتی است. ولی آنچه به نظرماریا تاتر تنها در این داستان قابل توجه است، توفیق واختیار تامبلینا در انتخاب شریک زندگی خود اوست. در این داستان حیوان‌های زیادی قصد دارند با تامبلینا ازدواج کنند، ولی او دست رد به سینهٔ آن‌ها می‌زند و بالاخره موفق می‌شود تا با شاهزادهٔ گل‌ها ازدواج کند؛ با کسی که شباهت‌های ظاهری و باطنی بیشتری با او دارد. (تاتر ۱۹۳-۱۹٤)

تیپ‌های به‌کار گرفته شده در قصه‌های ایرانی بیشتر به ریخت انسان و حیوانند، گاهی نیز عناصر طبیعی همچون آفتاب و گل وگیاه نیز به قصه اضافه می‌شوند. ولی در داستان‌های اندرسن افزون بر سه دستهٔ بالا، تیپ‌هایی از جنس اشیاء و یا مفاهیم انتزاعی نیز به چشم می‌خورند. اشیاء مختلف که در داستان‌های اندرسن از آن‌ها یاد شده نمونه‌ای در میان قصه‌های ایرانی ندارند. اندرسن در داستان‌های خود خواننده را وا می‌دارد تا با یک فانوس فرسوده، شیشهٔ شکسته، میخ زنگ زده، یقه، کش جوراب، دیگ، چوب کبریت، ناقوس کلیسا، قلک، سوزن رفوگری، قوری، لنگه‌کفش و غیره همزادپنداری کند (قزل‌ایاق ۲٤). در یک داستان، سربازی از جنس حلبی عاشق رقاصه‌ای کاغذی می‌شود و یا در داستان «دخترک چوپان و آقای دودکش‌پاک‌کن» دو مجسمهٔ چینی دلباختهٔ یکدیگر می‌شوند. در داستان «بلبل»، «مرگ» به عنوان شخصیتی که در پی گرفتن جان امپراتور است، وارد داستان می‌شود و یا در «داستان یک مادر» علاوه بر شخصیت «مرگ» به شخصیت دیگری به نام «شب» بر می‌خوریم که راه رسیدن به «مرگ» را به مادر نشان می‌دهد.

آنطور که جورج برِنز می‌گوید، اندرسن ترجیح می‌دهد که بیشتر از پرندگان به عنوان تیپ‌های قصه‌هایش استفاده کند تا از چهارپایان. لک‌لک نیز بیش از دیگر پرندگان در آثار

۱- مثلاً در داستان «عباس شاه و دخترش» (به روایت گل‌چهره حکمت، مصاحبه با تلی بایرامزاده، تبریز، ۱۳٤٦/۱۰/۲۸، پیشین)، حتی شاه نیز دخترش را همچون متاعی به همسری مردی ناآشنا در می‌آورد.

Archive of SID

www.SID.ir

اندرسن دیده می‌شود. ولی با این حال برای او گیاهان در درجهٔ بالاتری از اهمیت قرار دارند. این عناصر، رتبهٔ اول را در قصه‌های او دارند. چرا که به عقیدهٔ جورج برندز «تنها در عالم گیاهان می‌توان سازگاری و صلح و صفا را یافت» (ماریتزن ۱۳۹). بر اساس قسمتی از تحقیق خانم اخباری آزاد نیز پرستو، قو و لک‌لک بیشترین فراوانی را در میان‌های تیپ‌های پرنده اندرسن دارد (اخباری آزاد ٦۸-٦۹). در میان گیاهان نیز اندرسن به گل سرخ و نیلوفر آبی علاقه بیشتری نشان داده است (همان ۷۰-۷۱).

از دیگر تیپ‌های منفی مشترک در داستان‌های اندرسن و قصه‌های ایرانی، می‌توان از قاضی، ملا و یا کشیش نام برد. در «کلاووس کوچک و کلاووس بزرگ» کشیش به طور غیرمستقیم به عنوان فاسق زن روستایی معرفی می‌شود. البته در قصه‌های ایرانی، این قضات هستند که به قصد اغوای زنان دام می‌گسترانند. در قصهٔ «قاضی و جوحی» اتفاق مشابهی با داستان کشیش در «کلاووس کوچک و کلاووس بزرگ» رخ می‌دهد. قاضی که در خانه با زن تنهاست، از ترس مرد خانه، خود را در صندوقی پنهان می‌کند. و جالب این‌که هم کشیش در داستان اندرسن وهم قاضی در این داستان زندگی و آبروی خود را با زر و سیم می‌خرند[۱].

تفاوت‌های ظاهری قهرمان‌های قصه نیز گه‌گاه مورد توجه راویان قصه‌های ایرانی قرار گرفته است. «کِخل» (حنیف، قصهٔ شمارهٔ ۱) خود را به لحاظ شخصیتی ضعیف‌تر از دیگر موجودات می‌پندارد، ولی بالاخره پی می‌برد که از چه قدرت بالایی برخوردار است. «خاله سوسکه» (قصهٔ شمارهٔ ٦) از سوسک بودن خود ناراضی است، ولی بعد از ماجراهایی نظرش نسبت به توانایی‌هایش عوض می‌شود. گاه راویان در صددند که چگونگی تغییر نگاه جامعه نسبت به ناتوانان جسمی را در قالب داستان بازتاب دهند. برای مثال در قصهٔ «نگهبان چشمه» (قصهٔ شمارهٔ ۸۰) دختر فلجی که به دلیل ناتوانی جسمی‌اش مورد بی مهری مردم قرار گرفته، به کار به ظاهر بی‌اهمیت نگهبانی چشمه‌ای گماشته می‌شود، اما، سرانجام همان دختر موفق می‌شود با به خطرانداختن جان خود از مسمومیت آب چشمه جلوگیری کند و این گونه عقیدهٔ مردم را نسبت به توانایی‌هایش تغییر دهد. در داستان‌های اندرسن تفاوت‌های ظاهری قهرمانان، که در ابتدا مورد ذم دیگران قرار می‌گیرد، در پایان موجب افتخار آن‌ها می‌شود. «جوجه اردک زشت» و «تامبلینا» از این جمله داستان‌هایند. البته در داستان «جوجه اردک زشت» نه تلاش و

۱- مولوی در دفتر ششم مثنوی این حکایت را سروده؛ با این تأکید که جوحی برای اخاذی، همسر را به دلربایی تشویق می‌کند. با این یادآوری که نگاه مولوی به زن، به ویژه در مثنوی نگاهی است هرزه‌پو، فریبکار و دام‌گستر.

Archive of SID

www.SID.ir

یا توانایی‌های اکتسابی قهرمان بلکه سرشت اوست که ستایش دیگران را برمی‌انگیزد. گاه این تفاوت‌های ظاهری زمینه را برای وقوع گره‌گشایی‌هایی تراژیک در پایان داستان مهیا می‌کند. برای مثال پری عاشق در «پری کوچک دریایی» به خاطر تفاوت‌های ظاهری خود نمی‌تواند به شاهزاده برسد. او صدای خوش خود را با یک جفت پای انسانی معامله می‌کند، ولی با این حال، نه تنها به عشق خود نمی‌رسد، که جان خود را نیز بر سر آن از دست می‌دهد.

وقتی اندرسن در داستان «تپهٔ الفین‌ها» از موجودات خیالی سخن می‌گوید، هرخوانندهٔ آشنا با قصه‌های ایرانی به یاد ده‌ها قصه دربارهٔ اجنه و غول‌ها می‌افتد. به عقیدهٔ گذشتگان، این جن‌ها در خزینه‌ها می‌زیستند و یا در چراغ و یا یک بطری محبوس بوده‌اند. این موجودات افسانه‌ای، در قصه‌های ایران زمین سم و دم دارند و نیم اندامشان به شکل انسان و نیم دیگر به ریخت حیوان‌اند. در حالی که در داستان‌های اندرسن، برخی از این موجودات از پشت سر تو خالی و زشت‌اند ولی از مقابل زیبا و دلربایند. همچنین این موجودات افسانه‌ای در قصه‌های اندرسن فاقد جنسیت می‌باشند در حالی که در داستان‌های ایرانی اجنه به صورت مرد و پریان، مردآزماها و آل‌ها به صورت زن ظاهر می‌شوند.

تفاوت بین تیپ‌های قصه‌های ایرانی و داستان‌های اندرسن فقط محدود به چنین جرئیاتی نیست و گاه درونمایه و حتی مضمون بسیاری از داستان‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای مثال، در انبوه قصه‌های ایرانی، مشابهی برای داستان «شاهدخت و دانه لوبیا» یافت نمی‌شود. این داستان از شاهزاده خانم بسیار حساسی سخن می‌گوید که صبح هنگام از خواب آشفتهٔ شب پیش می‌گوید که علت آن دانه لوبیایی بوده که در زیرینترین قسمت رختخواب در پس بیست تشک پنهان بوده است. شخصیت داستان «جوجه اردک زشت» هرچند همانطور که گفته شد از نظر مفاهیم قابل مقایسه با برخی قصه‌های ایرانی است ولی از نظر ساختار داستانی، به ویژه دگردیسی پایانی داستان که به گره‌گشایی قصه کمک می‌کند، در قصه‌های ایرانی مشابهی برای خود ندارد. در داستان‌های دیگر اندرسن مثل «گل آیدا کوچولو» عناصری همچون گل‌های رقصان، دانش آموزان و دختری با عروسک‌های خود به‌کار گرفته شده است. و یا در داستان دیگری از او به‌نام «گالش‌های خوش‌شانسی» مسائلی در ارتباط با قرون وسطی، کارمندان دون‌پایه و موزهٔ هنر مورد توجه نویسنده قرار می‌گیرند. در «سرباز حلبی» اشاره‌ای به انفیه‌دان است و در «باغ فردوس» سخن از باغی است که انسان‌ها را همچون آدم و حوا اغوا می‌کند. تفاوت در شخصت‌پردازی و تیپ‌سازی موجب می‌شود تا چنین عناصر یا خط داستان‌هایی به ندرت در قصه‌های ایرانی یافت می‌شوند.

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه

وقتی جنیس اس. اتیلگرگ و نانسی ای. آندرسن دربارهٔ ویژگی‌های قصه‌های اندرسن بحث می‌کنند، از جمله ویژگی‌هایی که بر می‌شمرند، وجود شخصیت‌های به نسبت پیچیده و پایان واقع‌گرا و گاهی غم‌انگیز در داستان‌های اندرسن است. در ادامه، اتیلگرگ و آندرسن اذعان می‌کنند که «سکرات مرگ در اکثر آثار محبوب اندرسن، بسیار در پایان داستان دیده می‌شود[۱] و این‌ها ویژگی‌های متمایز آثار اوست که قصه‌هایش را از داستان‌های سنتی و قصه‌های پریان ادبی جدا می‌کند» (٤۹). داستان‌های اندرسن – شاید به دلیل مکتوب بودنشان– کمتر از هنجارهای اخلاقی قرن نوزده اروپا تخطی می‌کنند؛ در حالی که «عدالت شاعرانه»[۲] در بسیاری از قصه‌های ایرانی نادیده گرفته می‌شود. افزون بر این، بسیاری از گره‌گشایی‌های داستان‌های اندرسن به مدد قضا و قدر است تا به لطف اختیار شخصیت‌ها. همچنین، اندرسن بیش از راویان قصه‌های ایرانی عناصر مذهبی را در لابه‌لای داستان‌های خود جای داده است در حالی که راویان قصه‌های عامیانهٔ شفاهی ایران – بر خلاف نویسندگان قصه‌های مکتوب – به قصه‌پردازی دربارهٔ دنیای مادی تعلق خاطر بیشتری نشان می‌دهند. بنابراین، معاداندیشی جلوهٔ پررنگ‌تری در داستان‌های اندرسن دارد. از سوی دیگر، هر چند راویان و شخصیت‌های قصه‌های ایرانی هرگز سعی در زیر سؤال بردن ارکان مذهب شیعی نداشته‌اند، ولی در هیچ یک از روایت‌ها به زندگی پس از مرگ توجهی نشده و فنای جسم، بن بست روایت تلقی شده است. در داستان‌های اندرسن زنان کمتر در ایفای نقش‌های منفی سهیم بوده‌اند، ولی در قصه‌های ایرانی کفهٔ ترازو برای زنان سنگین‌تر است. اما روایت‌هایی را که در آن زن ایرانی به لطف ذکاوتش گره از مشکلی باز می‌کند و یا پله‌های ترقی را می‌پیماید، کم نیستند.

Bibliography

Akhbari Azad, Mina. (1380/2001). "Baresi Tatbighi Asar Hans Christian Andersen va Samad Behrangi" ("A Comparative Study of Hans Christian Andersen's and Samad Behrangi's works"). *Pajuheshnameh Adabiat Koudak va Nojavan*. 27, 58-77.

Andersen, Celia Catlett. (2005). "Andersen's Heroes and Heroines: Relinquishing the Reward". *Bloom's Modern Critical View; Hans Christian Andersen.* Philadelphia; Chelsea House Publishers.

۱– بر اساس گفتهٔ لوئیس، اندرسن در بیش از چهار پنجم از داستان‌هایش به مسئله مرگ اشاره می‌کند.

۲– صنعتی ادبی است که به جاری شدن عدالت بر شخصیت‌های داستان دلالت دارد.

Archive of SID

www.SID.ir

Andersen, Hans Christian. (1379/2000). *Ketab-e Ghesehaye Delneshin* (The Book of Sweet Tales). Tehran, Peyvand Noe.

Andersen, Lise Præstgaard. (1990). *Sorte damer: Studier i femme fatale-motivet i dansk digtning fra romantik til arhundredskifte*. Copenhagen; Gyldendal.

Bamdad, Rayka. (1383/2004). "Naghd va Baresi: Romanticism va Fardiat dar Asar-e Andersen" ("Analysis of Romanticism and Individuality in Andersen's Works"). *Ketab Koudak va Nojavan*. 89. 102-104.

Banerjee, Jacqueline. (1999). "The Power of 'Faerie': Hans Christian Andersen as a Child Writer" The Victorian Web: *Literature, History & Culture in the Age of Victoria*. Retrieved in 2008: 08-22.

Cejpek, Jiri. (1384/2005). *Die Iranische Volksdichtung* (Persian Folk Literature), trans. Mohammad Akhgari, Tehran: Soroush Press.

Ghezel Ayagh, Soraya. (1384/2005). "Andersen; Koudak–Farzanei Bazigoush" ("Andersen; the Shrewd Kid"), *Farhange Mardom Quarterly*. 13, 22-26.

Hanif, Mohammad. (1375/1996). *Gheseha va Matalhaye Lori* (Lori Folktales), Tehran: IRIB Research Centre.

Hanif, Mohammd and Mohsen Hanif. (2011). "A Trip Down Memory Lane; Revisiting Persians National Identity in Safavids Folktales", *Traditiones; Inštitut za slovensko narodopisje, vol. 40, no 3, 145-155*.

Hesse, Karen. (2005). *The Young Hans Christian Andersen*, New York City: Scholastic Inc.

Jafari Ghanavati, Mohammad. (1386/2007). *Gheseha va Afsanehayi az Ghoushe o Kenare Iran* (Tales and Legends From Different Corners of Iran), Tehran: Daftare Pajouheshhaye Radio.

Janis S. Etilgerg and Nancy A. Andersen. (2005). "Jahani Motenave; Negahi be Asare Hans Christian Andersen" ("A Review of Hans Christian Andersen's Works"). *Pajouheshnameh Adabiat Koudak va Nojavan*. No 41. 42-49.

Lederer, Wolfgang. (1986). *The Kiss of the Snow Queen: Hans Christian Andersen and Man's Redemption*. Berkely & Los Angeles: University of California Press.

Moritzen, Julius. (1935). "Hans Christian Andersen". *Book Aboard*. Vol. 9, No. 2 (spring 1935). 137-140.

Parsaee, Hasan. (1383/2004). "Vaghti Zendegi va Ensan Khastanitar Mishavand; Morori bar 4 Asare az Andersen" (A Review of Four Tales by Andersen). *Ketab-e Mahe Koudak va Nojavan*. Esfand. 107-111.

Prince, Alison. (1998). *Hans Christian Andersen: The Fan Dancer*, London: Allison & Busby.

Archive of SID

www.SID.ir

Rossel, Sven Hakon. (1996). *Hans Christian Andersen: Danish Writer And Citizen Of The World.(Internationale Forschungen zur Allgemeinen und Vergleichenden Literaturwissenschaft 14)*, Amsterdam; Rodopi.

Tatar, Maria. (2008). *The Annotated Hans Christian Andersen*. New York and London: W.W. Norton.

Vakilian, Ahmad. (1999). *Matalha Va Afsanehaye Irani* (Iranian Folktales and Legends), Tehran: Soroush Press.

Wullschlager, Jackie. (2000). *Hans Christian Andersen: The Life of a Storyteller*, Penguin Group.

Yolen, Jane. (2005). *The Perfect Wizard: Hans Christian Andersen*, Boston:Dutton Juvenile.

Zipes, Jack David. (1991). *Fairy Tales and the Art of Subversion: The Classical Genre for Children and the Process of Civilization*, London; Routledge.

---. (2005). *Hans Christian Andersen: The Misunderstood Storyteller*. New York and London: Routledge.

Archive of SID

www.SID.ir